



## راز جشن نوروز در شاهنامه

حسین وحیدی

دریای جاودانه و بی کران شاهنامه از دیدگاه های گوناگون ارزشمند و درخور بررسی است که یکی از این دیدگاه ها، رازهای نهفته در شاهنامه است درباره جشن نوروز.

فردوسی بزرگ درباره چگونگی برپایی جشن نوروز در زمان جمشید می فرماید:

سر سال نو هر مز فرودین برآسوده از رنج تن، دل ز کین

که در برخی نسک (متن) های شاهنامه این گونه نوشته شده است:

سر سال نو هر مز فرودین برآسوده از رنج روی زمین

راز نهفته در این سروده فردوسی، همین واژه "رنج" است. در زمان جمشید چه رنج بزرگی تن ها را در ایران و یا سراسر زمین فراگرفته بود که با پایان آن و برآسودن تن ها در ایران و یا سراسر زمین، در روز هرمزد - روز یکم فروردین - جشن بزرگی برپا شد؟ به فرموده فردوسی جشنی این چنین:

سر سال نو هر مز فرودین برآسوده از رنج تن دل ز کین

به نوروز نو شاه گیتی فروز بر آن تخت بنشست فیروز روز

بزرگان به شادی بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار بمانده از آن خسروان یادگار

برای شناخت و دریافت راز برپایی جشن بزرگ، جشن نوروز، روز نو،... دیدگاه اندیشمندان امروز را بررسی می کنیم و سپس نوشته هایی را از زبان پهلوی و اوستایی می آوریم:

امروزه دانشمندان و ستاره شناسان با وهان [دلیل] های دانشی دریافتند که در زمانی نزدیک به هشت هزار سال پیش، یک ستاره دنباله دار به زمین نزدیک می شود که با این رویداد، سرزمین های سرد را سرما و یخبندان سخت

، و سرزمین ها و دریاهای گرم را توفان فرا می گیرد.

دربارهٔ این رویداد در نوشته های پهلوی و اوستایی کهن در ایران می خوانیم:

"در ماه فروردین، روز هرمزد، به نیمروز که روز و شب برابر بود، پتیاره تاخت و چون شب در رسید، به زمانی که گوزهر میان آسمان چون ماری ایستاده بود، سربه دو پیکر و دم به نیمسب که میان سر و دمب هرگاه شش اختر بود، موش پری دمب دار پردار برجست و برخوردارشید و ماه و ستارگان آمد و مینوهای دیوی بر مینوهای ایزدی چیره شدند.

درگیتی، تیرگی بر آسمان، شوری بر آب، پلیدی و خرفستر [جانوران موزی] و وزغ بر زمین، گرم بر گیاه، گرسنگی و تشنگی بر گوسفندان، مرگ و سیژ [خطر] و تنگسالی و درد گونه گونه بر مردمان آمد.

اهورامزدا، خدای آفریننده همراه ایزدان آسمانی برای گفت و گو در آریاوچ که از رود ونگوهی دائیتی سیراب می شود، جای دیدار نهاد. جمشید، شبان نیکو روی، برای گفت و گو با بهترین مردان در ایرانویچ جای دیدار نهاد.

اهورامزدا با ایزدان مینوئی به دیدارگاه به ایرانویچ که از رود ونگوهی دائیتی سیراب می شود، به دیدار جمشید خوب رمه با بهترین مردمان ایرانویچ برآمد.

اهورامزدا به جمشید گفت: ای جم نیک دیدار، پسر ویونگهان، تو را آگاه می سازم که برجها انستومند [مادی] زمستان های بد و سخت و مرگ آور با سرمای سخت خواهد آمد و برف سنگین و دانه درشت خواهد بارید که در بلندترین گریوه ها به بلندی یک آردوی خواهد رسید.

در این هنگام همهٔ چارپایان و ستوران از بالای کوه ها و از جاهای دور افتاده و از ژرفای دره ها به پناهگاه های زیرزمینی پناهنده خواهند شد.

پیش از زمستان آن دهیو [ناحیه] دارای چراگاه های پر و انبوه بود، اما پس از آب شدن یخبندان، جای پای گوسفند نیز دیده نخواهد شد.

تو باید ای جم، یک باروی بزرگ بسازی که درازای آن از هر چهار سو یک اسپریس [میدان اسب دوانی و جنگ] باشد. در آن بارو باید از تخمهٔ چارپایان ریز و درشت و از نژاد مردمان، سگ ها، پرندگان و آتش سرخ و سوزان جای دهی. بارویی که از هر سو به درازای یک اسپریس برای مانس مردم و جای گاوان و ستوران باشد.

در این بارو باید آب را در یک بستر به درازای یک هاسر [فرسنگ] روان سازی و پرندگان را در کنار بارو و در یک چمنزار همیشه سبز و خرم بایستانی و کده و مان های فراز اشکوب با تالار و ایوان بسازی.

تو باید در این بارو از مرد و زن و از گونه های جانوران نرینه و مادینه، بهترین و نیکوترین ها را جای دهی.

تو باید در این بارو از تخم گیاهان هر چه بلندتر و خوشبوتر و از خوردنی ها هر چه بهتر و خوشبوی ترین را جای دهی. تخمه ها باید جفت و زبان ناپذیر باشند تا تخمه آن به جا ماند.

در این نژادها باید نه کوژسینه، نه کوژپشت، نه بی تخمه، نه خل، نه هار، نه جوشی، نه دیو گرفته، نه پوسیده دندان، نه کوتاه تن، نه کژ و شکسته، نه پیس و خوره ای، نه گذارده تن و نه دارندهٔ هرگونه دخش [تیرگی] و نشانهٔ اهرمنی

باشند.

دربخش بالای بارو باید نه کوی، دربخش میانی شش کوی و دربخش پایین تر سه کوی فراهم سازی. درفرازترین کوی‌ها، از زن و مرد یک هزار، درکوی میانی شش سد [ششصد] و درکوی های پایین ترین سه سد [سیصد] جفت باید جای گیرند. دربارو باید با سوفار [روزنه] زرین، یک در با روزن خود روشن، آماده داری که بارو را روشن دارد. آن گاه جم با خود اندیشید: بارویی که اهورامزدا گفته، چگونه باید بسازم؟ آن گاه اهورامزدا گفت: "ای جم نیک دیدار، پسر ویونگهان، زمین را با پاشنه پای بمال، با دست های خود خمیر و مایه را نرم کن، مانند آن که مردمان از خاک خیس خورده گل می سازند."

جم بنابه دستور اهورامزدا خاک را با پای مالید و همچنان که مردمان از خاک خیس خورده گل می سازند، آن را خمیر و مایه کرد.

بدین سان جم یک بارو به درازای یک اسپریس ازهرسو بساخت و از تخم چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش سرخ و سوزان در آن جای داد. جم بارو را به درازای یک اسپریس برای مانش گاوها و گوسفندها فراهمید.

جم آب را در بارو به درازای یک هاسر روان ساخت و درکنار آن، پرندگان را دریک چمنزار همیشه سبز و خرم رها کرد و در آن، کده و مان فرازاشکوب با تالار و ایوان بساخت.

جم دراین بارو از تخمه زن و مرد هرچه بزرگ ترین و بهترین و نیکوترین را ببرد. و از تخمه جانوران گوناگون هرچه بزرگ ترین و بهترین و نیکوترین را جای بداد.

جم دراین بارو از تخم گیاهان هرچه بلند و خوشبوتر و از خوردنی ها هرچه بهترین و خوشبوی ترین را جای بداد. دراین بارو نه کوژپشت و نه بی تخمه و نه خُل و نه هار و نه دیوگرفته و نه جوشی و نه پوسیده دندان و نه کوتاه تن و نه کژ و شکسته و نه پیس و خوره ای و نه گذارده تن و نه دارنده دخش و نشانه اهرمنی بود.

جم دربخش بالای بارو نه کوی و درمیانی شش کوی و درپایین ترین سه کوی آماده کرد. درکوی های بالاتر یک هزار، در کوی های میانی شش سد و درکوی های پایین تر سه سد جفت از مرد و زن جای داد و یک روزن خود روشن که درون بارو را روشن بدارد، بساخت.

جم از اهورامزدا پرسید: ای آفریننده جهان اُستومند و ای آشو، بگو بدانم کدام روشنی است که از خود، درون بارو را روشن می دارد؟

اهورا مزدا پاسخ داد: روشنی های خودآفریده و روشنی های ساختگی. ستارگان و ماه و خورشید یک بار پنهان و پدیدار می شوند.

هرسال یک روز می نماید. در هرچهل سال از هر جفت مرد و زن یک جفت مادینه و نرینه زائیده می شوند. همچنین است برای هرگونه جانداران. در باروی جم مردم بهترین زندگی را خواهند داشت."

بدین سان درروزگار جمشید و با آمدن موش پری دُمب دار، ستارهٔ دنباله دار به نزدیکی زمین و تازش دیو مرکوش به زمین، سرمای سخت و برف سنگین دانه درشت سرزمین ایران را گرفت. از مردمان هر که توانست هر چه فرا دستش بود و ازبهترین و درست ترین چیزها و گونه های جانوران و گیاهان برداشت و به بارو و یا غاری پناهنده شد. سرما سه زمستان به درازا کشید و سرزمین ما با کشتزارها و باغ ها و دام ها و خان و مان هایش زیربرف نهان شد و بخش بزرگی از کوشاوردهای ما که در زمانی دراز فراهم شده بود، نابود شد و تنها آن بخشی که ما توانسته بودیم به باروها و سرپناه ها ببریم، ازگزند سرما دورماند.

سرانجام پس از سه زمستان، دیو پلید مرکوش، دیو سرمای زادهٔ اهرمن مُرد و موش پری دُمب دار رفت و سرما به پایان رسید و دوباره خورشید در ایرانویج چهره نمود و روشنایی و گرمی سرزمین ما را فراگرفت و مردم از غارها و باروی

بزرگ جمشید "ورجمکرد" بیرون آمدند و این درست سر سال نو و آغازبهار تازه بود که مردم ایران این روز بزرگ و دل انگیز را که ازرنج سرما و یخبندان رسته بودند، جشن گرفتند و آن را "نوروز" نام نهادند. روزنو و روزگار نو و زندگی نو که از آن روز تا به امروز مردم ایران بزرگ، این روز را جشن می گیرند. هفت سین که همه نمادهای زندگی است، می چینند و گرد آن به شادی و سُرور می پردازند.

### توفان نوح:

درفرهنگ سامی سخن ازتوفان نوح است که چون و چند آن همانند رویدادهای یاد شده فوق است، جز آن که درایران مردم به "وَر" می روند و درتوفان نوح به کشتی؛ درست همانند آن چه درنوشته های پهلوی و اوستایی آمده است.

